ب)رمز تشکیک

چرا تشکیک پیش میآید؟ من یکی- دو مورد از آن را اشاره میکنم، جمعبندی آن بر عهده ذهن خوتان.

شما اول باید تحلیل منطقی و مفهومی کنید که رمز تشکیک و تواطی چیست؟ اگر رمزش معلوم شد، آن وقت میبینید که ماهیت، مشکّک است.عدهای از علماء گفته اند که تشکیک در ماهیت نیست، بعد میگویند: از اسرار حکمت ما این است که تشکیک در ماهیت را قائل هستیم. اسرار، نمیخواهد؛ تشکیک باید تحلیل شود. تا تحلیل نشده، اینها را داریم.

انواع جامع گیری

در صحیح و اعم، در بحث جامعگیری برای لفظ صلاة بحثهای خوبی پیش آمد. اینها از کجا میآید؟ سه مبنا ای شاید هم بیشتر باشد.

حاشیه اصول فقه مظفر

سه مبنای گذشته:

۱.طبیعت لا تفقد من کمالها شیئ؛ این در حوزه تسمیه و طبائع معانی، و در حوز اطلاق و اشار ملاحظ شأنیت و قوّه میشود.

۲.طبیعت بین الحدّین، در قبال سایر طبایع است و تشکیک ندارد و مسمّی است و اما با تمرکز روی بین الحدین و داخل آن، تشکیکی پدید میآید و مراتب طبیعت واحده(از کلمه ی «صلاة» تا آخر جمله ظاهراً تمامه عبارت سابق است. کلمه ریشه نیز ظناً نوشته شده است). صلاة که ریشه وصل و ترتیب دارد خیلی شاید شبیه مفهوم بردار یعنی موجّهه در ریاضیات باشد.

۳.بعضی طبائع سنخ متغیر و ظرف هستند.در مرتب مسمّی مفهوم ظرف کاملاً متبیّن است ابهام مظروف که در حوزههای مختلف تعریف میشود هیچ سرایتی بوضوح مفهوم ظرف نمیکند مثل مفهوم مرکب و یا واضحتر از آن مثل مفهوم کلمه یا جمله، بلکه سخن و حرف شخص که مثلا سؤال میشود: «حرفش چیست؟» یعنی مقصود و محتوای حرفش چیست و اگر نقل به معنا شود اعتراض نمیشود[1] .

من در اینجاسه چیز نوشته بودم:

الف) وضع برای اصل الطبیعه

اوّلی این است که کلاً بگوییم اصل الطبیعه برای خودش اطلاقی دارد، مثل سفیدی، انسان و هر طبیعتی که در نظر بگیرید. یک اطلاقی برای خودش دارد که طبیعی خودش است، وقتی خودش است، آن فردی که فرد بالذات او است، فردی است که هیچ چیزی از طبیعت کم ندارد. خیلی واضح است؛ طبیعت، خودش خودش است و آن چیزی واقعاً فرد آن است که چیزی از آن طبیعت کم نداشته باشد.

تشکیک: با اشاره

خب با این بیان روشن که اولین محمل است، تشکیک از کجا می‌آید؟ تشکیک از خارج می‌آید.

قوّه و شأنیت

خارج به چه نحوی؟ ذهن ما افرادی را می‌بیند که از آن طبیعت کم دارند ولی از همین سنخ هستند. فرش و دیوار نیستند، بلکه از همین سنخ طبیعت هستند، ولو کم دارند.خب چه کار می‌کند؟ از مفهوم قوه، شأنیت و امثال اینها استفاده می‌کند –البته شأنیت و قوه با هم فرق می‌کنند، تفصیل آن در جای دیگری بیان شده است[2]- و این مفهوم را بر آن صدق می‌دهد.

«**الطبیعه لاتفقد من کمالها شیء**»: پس بگوییم افراد طبیعت، همان کاملها هستند و برای غیر کامل از چه چیزی استفاده می‌کنیم؟ از اشاره، از شأنیّت، از قوه.

این یک مبنای تشکیک است. یعنی می‌گوییم چون طبیعت در ذات خودش کمالاتی دارد که اگر هر فردی آن را نداشته باشد، طبیعت نیست، شما فردی را که کمتر دارد، با شأنیت و قوه و... صدق می‌دهید. مثلاً صلاة فاسده را با شأنیت درست می‌کردیم. یعنی می‌گفتیم نماز فاسد نسبت به نماز، با مثلاً این قفسه نسبت به نماز فرق می‌کند. قفسه ربطی به نماز ندارد اما صلات فاسده در کوچه ی صلات است؛ ولو فاسد است. کمال مترقّب از صلات را ندارد، ولی در کوچه ی صلات است. لذا می‌گوییم شأنیت این را داشت که ما ی‌ترقب منه بیاید. از همین شأنیت استفاده می‌کنیم تا ذهن با مفهومی که واقعاً فرد آن نیست، اشاره می‌کند؛ مسأله ی اشاره[3]. این اولین محملی بود که در صحیح و اعم مفصلا به ذهن من آمده بود.

ب) وضع برای طبیعت بین الحدّین

محمل دیگر برای تشکیک این بود که به نحو ثبوتی و اثباتی، تشکیک را در متن ماهیت بپذیریم.

تشکیک: در دل ماهیّت

ما اگر تشکیک را در متن ماهیت پذیرفتیم، دیگر احتیاج به این نداریم که بگوییم ذهن ما ماهیت کاملِ را می‌بیند و به آن اشاره می‌کند. بلکه می‌گوییم از ابتدا طبیعت، مراتب دارد.

انواع افراد

و لذا اگر می خواهد در ضمن فرد ظهور کند، فردی است که تمام شئون ماهیت را دارد.

فردی است که شئونات مکمّله طبیعت را ندارد، ولی شئونات مقوّمه آن را دارد.

فردی است که حتی شئونات مقوّمه اصلیه را ندارد و کمتر دارد. ولی هم چنان کف ماهیت نیست.

ج) وضع برای متغیّر و ظرف

مورد دیگر برای منشأ تشکیک این است که اساساً ذهن ما متغیّر[4] درست می‌کند. مفاهیمی داریم که از عجائب کار ذهن ما است. خدای متعال این قدرت را به ذهن ما داده؛ در ریاضیات هم که یک علم ِفنّی بوده، بیشتر خودش را نزد بشر نشان داده است. وقتی ذهن می‌خواهد تسمیه کند، ابتدا یک ظرف درست می‌کند تا بعداً در آن چیزی بریزیم.

تشکیک: در مصادیق

پس در مفهومی که داریم، تشکیک می‌آید یا نمی‌آید؟ نه، در آن تشکیک نمی‌آید. پس چرا این قدر افراد مختلفی دارد؟ به این خاطر است که ذهن ما مفهوم را تنها به‌عنوان یک ظرف برای مظروفٌ‌ها وضع کرده است. پس مسمّای ما ظرف است. اما تشکیک از کجا می‌آید؟ از اینکه بعداً در آن چه چیزی بریزیم. چه مظروفی این ظرف را پر کند.

- [5]

بله، مبانی است. بلکه مظروف‌ها هم می‌توانند مبانی باشند. مثل مَرکَب، میزان. وقتی میزان و ترازو می‌گوییم اصلاً یک نحو خاصی نبوده است. میزان و ترازو، اسم ِوسیله‌ی وزن کردن است.

به‌هیچ‌وجه به این صورت نیست که اگر یک وسیله جدیدی آمد بگوییم داریم مجاز می‌گوییم[6].

چرا؟ چون روز اولی که بشر گفت: «وسیله وزن کردن»، هدف او دست‌یابی به وزن بوده. با چه چیزی؟ با چه چیزی بودن آن کاری ندارم، هر چیزی باشد. اصلاً ریخت وضع به این صورت بوده. ریخت آن **هدف‌مند** بوده. نه کیفیت‌مند و **شکل‌مند**. کاری به شکل نداشته. بلکه آن هدف را در نظر گرفته. مَرکَب می‌خواهد اسب باشد، شتر باشد، کشتی باشد. اصلاً برای او مهم نبوده. چیزی بوده که سوار بر آن شود تا پیاده نرود؛ آن بود و آن‌ها همراه آن بروند.

در الفاظی که نوعاً ما آن‌ها را غایت‌مند وضع کرده‌ایم به این صورت است. و لذا می‌گوییم «مَرکَب» برای کدام یک از این‌ها وضع شده؟ برای همه این‌ها. اما برای این‌ها هم وضع نشده. برای هدف وضع شده است.

لذا آن فقهائی که در بحث صحیح و اعم فرموده بودند که جامع صلاة، «الناهی عن الفحشاء و المنکر» است[7]، چون در جامع‌گیری اجزاء، گیر افتاده بودند، گفتند اصلاً به اجزاء چه کار دارید؟ آن غرض، محور تسمیه بود: «الناهی»، آن چه که بنده را نهی می‌کند. خب این‌ها افراد مختلفی هستند که همه، آن را نشان می‌دهند.

این هم یک جور منشأ تشکیک است. ذهن ما با اغراض مختلف، ظرف درست می‌کند. این ظرف درست کردن، این‌ها را می‌آورد.

د) وضع برای طبیعت با مقوّمات شناور

یک جور وضع دیگری هم هست که ربطی به «ظرف» ندارد، بلکه به این ربط دارد که به خود موضوع له، حالتی مانند حالت کلمه می‌دهد. کلمه چیست؟ «ما ترکّب من حرفین فصاعداً» است.

منشأ تشکیک: مقوّم شناور

منشأ تشکیک کجا است؟ منشأ تشکیک، چیزی است که میخواستیم در اصل تسمیه ما شنوا باشد و چیز خاصی دخالت ندا شته باشد. البته نزدیک ِ«ظرف[8]» میشود، اما مقداری تفاوت میکند.

مثال کلمه؟

حال کلمه کدام یک از آنها است؟ آیا کلمه، این است که «ما ترکّب من حرفین فصاعدا»؟ مثلاً«باء» حرف ج، حرف هست یا نیست؟ حرف، کلمه هست یا نیست؟ کلمه است. چند حرف دارد؟ یکی. اگر کلمه واقعاً«ما ترکّب من حرفین فصاعدا» باشد، اینکه یک حرف است؟! لذا در کلمه هم این احتمال مطرح بود که قوام کلمه به یک چیزی ورا ء حروف آن باشد. این احتمال در آنجا هم بود.

تشکیک: در مراتب غایت؟

- [9]

ترتیب زمانی این مباحث

۱.در مباحثه که پیش میرفتیم ابتدا طبیعت و اطلاق آن بود که تشکیک، با اشاره درست میشد.

۲.مرحله دوم، تشکیک در سقف و کف برای متن ماهیت بود.

۳.مرحله سوم متغیر بود.

میدانید چرا ذهن ما در این مباحث سراغ اینها میرفت؟

مثال ِخانه

مثلاً خانه را در نظر بگیرید. خانه از سنخ طبیعت مطلق است؟ یا از سنخ تشکیک در ماهیت و اجزائی که دارد، است؟ یا از سنخ ظرف است که اجزاء آن را پُر میکند؟

کلمه هم همینطور است. اگر بگوییم کلمه، متغیر است، پنج حرف آن را پُر میکند؟ سه تا حرف هم آن را پُر میکند و دو حرف هم آن را پُر میکند. اگر به این تشکیک بگویید، ربطی به غایت و اصل معنا ندارد تا یک معنایی را به ما برساند. خود بدنه آن چیزی که ظرف را پُر میکند، چهار تا و پنج تا است. این منظور ما است. اگر شما کلمه را بهصورت تشکیک متغیری و ظرف برای مظروفی تحلیل کردید، خب میبینید افراد آن فرق میکند. یکی پنج حرف دارد و یکی سه حرف دارد.

البته اینکه شما میفرمایید در غایت هم تشکیک است، حرف درستی است[10]. آن فضای جدیدی است که ما هر کجا این بحث را ببریم، مسأله ابهام و تشکیک مطرح است[11].

[1] برای مشاهده اصل تعلیقه به سایت فدکیه، صفحه رمز تشکیک مراجعه فرمایید.

[2] در تعلیقه استاد بر کتاب اصول فقه مرحوم مظفر در مقام تصحیح ادعای تبادر اعمّیون چنین آمده است:

و اما تبادر ادعا شده در کلمات اعمّیین آن هم حق است، ولی تبادر در مرحله اطلاق طبیعت بر افراد است که دو عنصر بسیار مهم به اصل تبادر نفس طبیعت اضافه می‌شود: یکی قوه و دیگری شأنیت؛ یعنی مثلاً وقتی بگویند: انسان حیوان ناطق است، اشکال شود: پس مجنون یا اخرس چه؟ جواب می‌دهند: آنها هم قوّه نطق را دارند؛ یعنی ما نفس معنای طبیعت خود را پایین نیاوردیم و از آن چیزی کم نکردیم ،در اطلاق بر فرد به قوّه اینها اکتفاء کردیم، نظیر فرمایش شیخ رحمه‌الله که معدوم را نازل منزله موجود قرار دادیم یا قول ادقّ در بیان استعاره که توسعه در معنای اسد نیست بلکه شجاعت، مصحّح ادعای زید است اسد حقیقی.

و اما شأنیّت، برای اطلاق بر فرد فاسد لحاظ می‌شود.

و الحاصل، صلوة نفس طبیعتش همان نماز تامّ‌الاجزاء و الشرائط است. به نماز غریق به عنایت قوّه، صلوة می‌گوییم؛ به‌معنای لو قدر لرکع، و به نماز فاسد، به عنایت شأنیت نماز می‌گوییم و همچنین به اجزاء اضافیه ندبیّه.(حاشیه بر اصول فقه، ج ۱، ۴۰-۴۱)

[3] یک قول در صحیح و اعم این بود که لفظ صلاة برای صلاة صحیحه وضع شده است اما در مقام اطلاق ما بر نماز فاسد هم اطلاق می‌کنیم، نه مجازی. استعمال در فاسد نمی‌کنیم که وقتی صلاة را برای فاسد گفتیم استعمال مجازی بشود، نه! از باب مناسبت -نه مناسبت ِدو تا معنا که مجاز بشود-بلکه از باب مناسبت توسعه ی فردی، اطلاق می‌کنیم.

اتفاقا من اشاره را در بحث صحیح و اعم بود که به ذهنم آمد، یزدی بودم اولین بار به ذهنم آمد. در یزدی تنها بودم و مشغول فکر بودم، بعدش هم بلند شدم نوشتم، حال که یادم می‌آید خنده‌ام می‌گیرد، نوشتم بحث صحیح و اعمی که طرفین می‌گویند تبادر صحت و او می‌گوید تبادر اعم، طرفین ادله‌شان مثل هم است، من هم نوشتم: «الحاسم لمادة الاشکال» یعنی یک چیزی را پیدا کردیم که اساسا بحث را تمام می‌کند که ما بین فضای عملیة الاشاره ی ذهن با عملیة التصور و الدرک و احضار المفهوم تفاوت بگذاریم.

الان هم می‌گویم از چیزهایی که جایش در منطق خالی است- تمام منطقهایی که من تا امروز دیدم به صورت گذارا... یک فصل مهمی برایش باز نمی‌کنند- ذهن همان طوری که درک می‌کند، احضار می‌کند، کارهای مختلف روی قضیه و مفرد و همه اینها انجام می‌دهد، یکی از کارهای بسیار مهمش اشاره است. اشارات ِگوناگونی است که اصلاً باید منطق اشاره نوشته بشود که ذهن با اشارات خودش چه کارها که نمی‌کند بدون این که مبتلا به مجاز بشود.

اگر موضوع له صلاة را نگاه کنید، صدق بر فاسد نمی‌کند، صحت سلب دارد. همین که علماء آن طرف می‌گفتند. اتفاقا همان آقایان قائل به اعمّ می‌گفتند صحت سلب ندارد. می‌گفتند داریم می‌گوییم صلاة فاسدة است، جمع بین اخبار به این بود. اگر همان جا به موضوعله نگاه کنید صحت سلب دارد، این که نماز نشد برو دوباره نمازت را بخوان اما باز می‌گویید نماز است اما نماز فاسد است. چرا این را می‌گویید؟ چون الان از آن معنای موضوع له صلاة که صلاة صحیح است اینجا برای انطباق اعمال نمی‌کنید، از آن اشاریّتی که ذهن به وسیله معنای موضوع له به یک حوزه‌ای اشاره می‌کند، آن اشاره او الان واقعا مشارٌ الیه دارد یا مصحح آن اشاره همان موضوعله است. نه مجاز گفته و نه این که موضوع له معنای اعم باشد. (یکی از شاگردان:) یعنی اصلا مقوله استعمال

نیست، مقوله اشاره است.(جلسه درس خارج فقه سال ۱۳۹۷-۱۳۹۸، تاریخ ۹/ ۲/ ۱۳۹۸)

مقوله اشاره دامنه وسیعی دارد و علاوه‌بر مباحث فقهی، اصولی دامن‌آن به مباحث معارفی و توحیدی نیز کشیده می‌شود. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به مقاله «وجود خداوند؛ وجود اشاری نه وصفی» مراجعه فرمایید.

[4] متغیر (به انگلیسی: variable) در ریاضیات نماد و ظرفی برای یک عبارت ای (به طور تاریخی) کمیت است، که به صورت یک شیء اختیاری ای نامعین تغییر می‌کند. متغیر می‌تواند نمایشدهنده یک عدد، بردار، ماتریس، تابع، شناسه یک تابع، مجموعه، ای عنصری از یک مجموعه باشد.

متغیرها نقش عمده و بنیادین در مسیر کاهش و مدیریت پیچیدگی در بسیاری از زمینه‌های گوناگون علمی نظیر ریاضیات، آمار و احتمالات، علوم کامپیوتر، علوم وب، و علوم محاسباتی بر عهده دارند. در مقایسه ای مفاهیم ثابت منطق متغیرها به تنهایی بی معنا می‌باشند.

متغیرها درست شبیه ظرف‌هایی عمل می‌کنند که آن‌ها را به منظور صوری کردن مفاهیم و عملکردها به کار می‌بریم. به واقع، صوری کردن را می‌شود نقطه شروع و آغاز ماشینی کردن دانست.

مثال‌ها:

به جای مفاهیم متغیر آب، چای، شیر، قهوه، و آب‌میوه می‌توانیم فرم و صورت عمومی نوشیدنی را قرار دهیم. به زبان صوری، نوشیدنی متغیری‌است که مقادیر آب، چای، شیر، قهوه، و آب‌میوه را در خود می‌پذیرد.

به جای مفاهیم متغیر گرگ، میش، مرغ، ماهی، سگ، و گربه می‌توانیم فرم و صورت عمومی حیوان را قرار دهیم. به زبان صوری، حیوان متغیری‌است که مقادیر گرگ، میش، مرغ، ماهی، سگ، و گربه را در خود قبول می‌کند.

نامی مثل علی را در نظر بگیریم. اسم علی به عنوان ظرفی با محتوای علی واقعی و متغیر، خود عوض نمی‌شود، فقط، در درون آن ظرف، مقدار علی از کودک به نوجوان، جوان، میان سال، و کهنسال، تغییر پیدا می‌کند. تنها فرم ای صورت (ظرف) علی در این میان تغییر نکرده است.

تا به همینجا، باید مشخص شده باشد که در فرایند تجزیه و تحلیل واژه متغیرها با مفهوم و ابزاری پرکار برد، مقیاس پذیر و همه جا گیرورو هستیم. خوب که بیندیشیم، سر و کار متغیرها با همه امور و اشیایی ست که دستخوش تغییرات می‌شود و این معادل همه جهان است و هرآن چیزی که در آن است. (سایت ویکی پدیا)

[5] سؤال یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[6] إن لكل معنى من المعاني حقيقة و روحا و له صورة و قالب و قد يتعدد الصور و القوالب لحقيقة واحدة و إنما وضعت الألفاظ للحقائق و الأرواح و لوجودها في القوالب تستعمل الألفاظ فيها على الحقيقة لاتحاد ما بينهما، مثال لفظ القلم إنما وضع لآلة نقش الصور في الألواح من دون أن يعتبر فيها كونها من قصب أو حديد أو غير ذلك بل و لا أن يكون جسما و لا كون النقش

محسوسا أو معقولا و ال كون اللوح من قرطاس أو خشب بل مجرد كونه منقوشا فيه و هذا حقيقة اللوح وحده و روحه فإن كان في الوجود شيء يستطر بواسطة نقش العلوم في ألواح القلوب فأخلق به أن يكون هو القلم فان الله تعالى قال: (علم بالقلم علم الإنسان ما لم يعلم) بل هو القلم الحقيقي حيث وجد فيه روح القلم و حقيقته و حده من دون أن يكون معه ما هو خارج عنه و كذلك الميزان مثلا فإنه موضوع لمعيار يعرف به المقادير و هذا معنى واحد هو حقيقته و روحه و له أقسام مختلفة و صور شتى بعضها جسماني و بعضها روحاني كما يوزن به الأجرام و الأثقال مثل الكفتين و القبان و ما يجري مجراهما و ما يوزن به الموازين و الارتفاعات كالأسطرلاب و ما يوزن به الخطوط كالشاقول و ما يوزن به الأعمدة كالفراجار و ما يوزن به الدواير و القسي و ما يوزن به الشعر كالعروض و ما يوزن به الفلسفة كالمنطق و ما يوزن به بعض المدركات كالحس و الخيال و ما يوزن به العلوم و الأعمال كما يوضع ليوم القيامة و ما يوزن به الكل كالعقل الكامل إلى غير ذلك من الموازين.

و بالجملة: ميزان كل شيء يكون من جنسه و لفظة الميزان حقيقة في كل منها باعتبار حده و حقيقته الموجودة فيه و على هذا القياس كل لفظ و معنى(تفسير الصافی، ج1، ص۳۱-۳۲)

[7] مانند مرحوم آخوند:

و منها أنه لا بد على كل القولين من قدر جامع

في البين كان هو المسمى بلفظ كذا و لا إشكال في وجوده بين الأفراد الصحيحة و إمكان الإشارة إليه بخواصه و آثاره فإن الاشتراك في الأثر كاشف عن الاشتراك في جامع واحد يؤثر الكل فيه بذاك الجامع فيصح تصوير المسمى بلفظ الصلاة مثلا بالناهية عن الفحشاء و ما هو معراج المؤمن و نحوهما.(كفاية الأصول (ط آل البيت) ؛ ص24)

[8] وجه سابق: وضع براى متغير و ظرف

[9] اشكال يكى از دوستان حاضر در جلسه درس

[10] در يكى از يادداشتهاى استاد اينچنين مىخوانيم:

۱۳۸- انواع متصور جامع گيرى:

۱- براى طبيعت وضع مى شود، به افراد ناقص اشاره مى شود به وسيله لفظ و معنى اما توصيف نمى شود، و مصحح اشاره، مناسبت است نه انطباق.

۲- ما تركّب من حرفين فصاعدا، مقومات را على البدل و شانوا فرض مىگيريم و همچنين خانه و بيت...

۳- مثل متغير، ظرف قرار مى دهيم و با محتوى هاى مختلف پر مى كنيم مثل ميزان و مركب و...

۴- براى بين الحدّين سقف و كف بجميع مراتب (آيا مراتب طبيعت يا افراد هم؟) در قبال خارج از حدين وضع شده (انسان يعنى آنچه قبال حيوانات و اشياء ديگر است) اما در بين الحدين براى همه جهات ستّ افراد و حصص.

۵- محور معنى يک هدف و غايت است شبيه مورد۳ (سايت فدكيه، صفحه حكمت، يادداشت ها)

[11] تشکیک در متغیر

به نظر می‌رسد در جامع سوم(متغیر)، تشکیک در سه ناحیه متصوّر است:

۱.از ناحیه خود مفهوم مثلاً در رکوب که آیا نشستهٔ ای ایستادهٔ ای خوابیدهٔ و روان و خشن و... در آن تفاوت نمی‌کند؟ درواقع ظرف در حیث ظرفیت خودش می‌تواند تشکیک داشته باشد. به عبارت دیگر، آیا در اصل مادّه ی «وزن» جدای از کلم«میزان»، مجال تشکیک هست ای این مفهوم خودش متواطی است؟

۲. از ناحیه مصادیق

۳.از ناحیه عرض

بازبینی #1
ایجاد شده در 22 مارس 2025 13:15:38 وسط ... .
به روزرسانی شده در 22 مارس 2025 13:19:43 وسط ... .